

مقاله ای ست به فرانسوی درباره «زبان دری در زمان تیمور» که در ۱۸۹۸ نوشته شده است. این هم ناگفته نماند که جای بسیاری از مقالات و کتابهای ارزنده در این کتاب خالی ست و «گزیده» بودن جبری مندرجات این کتابشناسی (که شاید ناشی از حدی باشد که ناشر بر مؤلف تحمیل کرده است)، فقد آن نوشته های پیر ارزش را توجیه نمی کند. برای نمونه فقط به ذکر مقالات استاد بزرگ مرحوم پورداد در مجموعه های موسوم به فرهنگ ایران باستان و هرمزد نامه و آنها تا اکتفا می کنم و می گذرم.

بنده چیزی از غلطهای بسیار فراوان چاپی که مسؤولیت آن بر عهده ناشر است (؟) نگفتم و راستی را حیرت انگیز است که ناشری آلمانی با شهرت جهانی اثری با این همه غلط چاپی انتشار بدهد. این غلطها هم در تحریر انگلیسی کتاب دیده می شود، هم در متن عنوانها، هم در شماره گذاریها، هم به طور اصولی در اندکس های پایان کتاب.

بنده به همین اشاره بسنده می کنم و اگر مؤلف گرامی یا صاحب هاراسوویتز طالب باشند (یا خدای نخواستہ منکر!) می توانم صورتی از آنچه نادرست یافته ام حضورشان بفرستم. والسلام.

بخش زبانها و تمدنهای خاور نزدیک، دانشگاه شیکاگو

حبیب برجیان

عبدالحسین آذرنگ

از این سو و آن سو: دستچینی از نوشته ها،

تهران، انتشارات بیستون، ۱۳۷۹، صفحات: ۸+۲۰۰، بها ۹۰۰ تومان

عبدالحسین آذرنگ برای اهل مطالعه نامی آشناست. نوشته های او طیفی گسترده از موضوعها را در زمینه های آموزش و پرورش، کتاب و نشر، و اندیشه های فلسفی و اجتماعی در بر می گیرد. در دو دهه اخیر که به دانشنامه نویسی روی آورده، در غنای آثار مرجع فارسی منشأ اثر بوده است. آنچه آذرنگ را در میان همگان ممتاز می سازد این است که او نه تنها ایران را نیک می شناسد و با کلیه ابعاد تاریخ و فرهنگ میهنش انس و الفت دارد بلکه با مبانی تمدن امروز و سیر تحول آن آشناست. به عبارت دیگر فرهنگش ایرانی و اندیشه اش جهانی ست.

از این سو و آن سو دستچینی ست از دوازده مقاله درباره مباحثی از اندیشه های معاصر، فلسفه تکنولوژی و مدیریت، و فرهنگ و سیاستهای فرهنگی. از اینها هفت مقاله در جریان

سفر به امریکای شمالی (۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷) تألیف شده که در واقع چمدانی ست پُر و پیمان از سوغات مشاهداتی که نویسنده برای هموطنانش به ارمغان آورده است. در این جا به چند مقاله مندرج در کتاب توجه خواهیم کرد.

«شب رومی» از مقاله های گیرای کتاب است. نویسنده در ایام اقامت در حومه شهر سیاتل تصادفاً به محفلی از شیفتگان جلال الدین رومی راه می یابد و سخت متأثر می شود. از آن جا با مجامع دیگر از امریکاییانی که به معنویت مشرق زمین دلبسته اند از نزدیک آشنا می شود و در می یابد که در جوامع مصرف زده صنعتی بازاری بالقوه برای عرضه فرهنگ ایرانی هست. ولی افسوس که نهادها و سازمانهای فرهنگی ایران از این جریان مهم یا غافلند یا تعافل می کنند: «ناتوانی ما در جوهر فرهنگی ما نیست؛ در جهل، نادانی، ناتوانی، و ندانم کاری ماست؛ در بیخردی، زمان شناسی و مکان شناسی ماست؛ یا شاید در ناباوری، خودباختگی و بی اعتقادی ماست. هرچه هست نه تنها خودمان از سرچشمه های اصیل فرهنگمان دور می شویم، که تشنگان، دوستداران و طالبان این فرهنگ را نیز به دست خودمان دور می کنیم» (ص ۱۴۰).

تلخی لحن مؤلف به این مقاله منحصر نیست. در گفتگویی با مجله بخارا درباره وضع فرهنگی ایرانیان و زبان فارسی در امریکا و کانادا، به بازگویی و تحلیل آنچه دیده است می پردازد. بی برنامهگی دولت ایران را نسبت به آموزش فارسی به نسل دوم ایرانیان برونمرزی خسرانی جبران ناپذیر می داند. ایران را با اسپانیا مقایسه می کند و بر آن است که همان طور که اسپانیا از نظر زبان و ادبیات قطب الهام بخش کشورهای اسپانیایی زبان قاره امریکاست، ایران نیز می باید سرمشق فارسی نویسی برای دیگر ممالک فارسی زبان و فارسی دان و جوامع ایرانی اروپا و امریکا باشد. همچنین در مقام یک صاحب نظر امور آموزشی، آذرننگ به تفاوت بنیادی نظامهای آموزشی ایران و مغرب زمین اشاره می کند: «معلومات پروردگان نظام اول محدود است به آنچه در مدرسه خوانده اند، در حالی که نظام دوم به شاگرد می آموزد چگونه اندیشه خود را به کار بگیرد و از چه راههایی به دنبال حل مسائل برود.

به خلاف اکثر دانشگاهیان امروز ما که امر پژوهش را سرسری می گیرند و با انگیزه ارتقاء رتبه مطلبی را از مطبوعات خارجی التقاط می کنند و به عنوان مقاله به چاپ می رسانند، آذرننگ مطالبی را به مطالعه می گیرد که پاسخگوی نیازهای مادی و معنوی جامعه ایران باشد، و از این مهمتر، مباحث را به گونه ای مطرح می سازد که برای خواننده ایرانی ملموس و دریافتنی باشد. چنین است که در مقاله «مدرنیته، پست مدرنیته، و تمدن

غرب» علاوه بر مبانی نظری این مقولات - که موضوع بحث و مناقشهٔ روشنفکران ایران است - به تأثیر فنی و کاربردی آنها در جوامع غرب نیز می پردازد.

در مباحث مدیریت و تکنولوژی که موضوع چند مقاله از کتاب است، نویسنده مبانی نظری را با تجارب خود پیوند می زند. یکی از مقالات خواندنی «چنین کنند مدیران» است که به خلاف شیوهٔ مؤلف به سیاق طنز نوشته شده و شأن نزول آن در مقدمهٔ کتاب مورد اشاره قرار گرفته است: «...چند سال پیش کسی را، که نمی دانم از کجا یافته بودند، آوردند و بدون مقدمه بر رأس واحدی علمی، که من هم از اعضای آن جا بودم، گماردند. او که مردی تُنکمایه، خُرد، حسود و کوته بین بود، سبب شد که جمعی از ارزشمندترین و با تجربه ترین همکاران، آن واحد را رها کنند. تقریباً همزمان با این ماجرا در دو واحد دیگر، که از نزدیک و خوب می شناختم، وقایع مشابهی اتفاق افتاد و تشابه رفتارها در چند مرکز علمی - فرهنگی به خودی خود می توانست نگران کننده باشد...» (صفحه الف).

مقاله «درآمدی بر جامعهٔ مدنی»، حاوی تاریخچهٔ کاربرد اصطلاحی ست که اکنون ورد زبانهاست ولی معنای ذقیق آن را کمتر کسی به درستی می داند. آذرنگ خوش بین است که بحث جامعهٔ مدنی در ایران امروز ساختگی و فرمایشی نیست. بلکه از هشیاری عمومی و عطش جامعه به تحولات ژرف برمی خیزد. ولی نشان می دهد که اگرچه از رواج این اصطلاح در ایران بیش از یکی دو دهه نمی گذرد، نهادهای فارغ از دولت و متکی به همکاری و همیاری مردم در تاریخ کشور مسبوق به سابقه است و نمونه های آن را در اصناف بازار و آداب جوانمردی و پهلوانی مبتنی بر سلوک و اخلاق می توان یافت.

یکی از بُن مایه های اندیشهٔ آذرنگ که به انحای گوناگون از قلمش می تراورد بحران هویتی ست که گریبانگیر ماست. آذرنگ از سنخ روشنفکرانی نیست که جز استبداد و جهل و تباهی چیزی در تاریخ ایران نمی بینند و می گویند چون فرهنگ امروز ما «کلنگی» است پس در گذشته نیز سست و بی ریشه بوده و بنا بر این نه ستودنی ست و نه میراث آن به پیشی می ارزد. و نه مانند ساده انگارانی ست که برای کلیهٔ دستاوردهای بشر منشأ ایرانی می جویند: نظریهٔ تکامل داروین را که بر کوهی از مشاهدات استوار است در چهار بیت از مثنوی می جویند و یا پیچیده ترین فرضیه های علم تکتونیک را با افسانه های کهن ناظر بر علل و اسباب وقوع زلزله یا تقریرات ابن سینا (که خود باز نویسی افکار ارسطوست) از یک جنس می پندارند. همچنین آذرنگ در زمرهٔ هیچ یک از دو گروهی هم نیست که تاریخ ایران را به دو پاره پیش و پس از اسلام قیچی می کنند و هر کدام فریفته و دلباخته یکی از این دو پاره می شوند و پارهٔ دیگر را سزاوار اعتنا نمی شمارند.

گفتار «مخاطب اصلی گفتگوی تمدنها کیست؟» آینه تمام‌نمایی ست از آرای مؤلف در باب جایگاه جهانی ایران دیرین و جمهوری کنونی و در باب پایگاه تاریخی تمدن اسلامی و مرده‌ریگ آن است که در زمان ما میان سی‌چهل کشور تقسیم شده است. نخست تفاوت ظریف میان فرهنگ و تمدن را روشن می‌سازد و بر آن است که عدد فرهنگهایی که در تاریخ بشر ظهور کرده‌اند بیشمار است ولی از میان اینها بیش از چند فرهنگ به تمدن تبدیل نشده است: «تبدیل شدن فرهنگ به تمدن... به مجموعه‌ای از شرایط ویژه نیازمند است که اگر با هم به طرز سازگار جمع شود می‌تواند به بار بنشیند. تجربه تاریخی می‌گوید، تمدن زمانی به شکوفایی رسیده که توانسته است به نیازهای مادی و معنوی مردمی معین، بزواحد جغرافیایی مشخص و به نحو مناسب پاسخ گوید. و تمدنهایی که به این توانایی هم دست یافته‌اند که نه تنها به نیازهای جامعه خود، بلکه به احتیاجات جامعه‌های دیگر پاسخ بگویند، از مرزهای قومی و ملی گذشته‌اند» (ص ۱۹۴). از چین و هند و سومر و مصر گرفته تا یونان و روم، ایران و اسلام، و اروپا و آمریکا، تمدنها چهره‌های گوناگون داشته‌اند، لیکن خصایص مشترکی هم داشته‌اند که اطلاق صفت تمدن را بر آنها موجه می‌سازد. «هیچ تمدنی در تاریخ بشر «تمدن» نام نگرفته مگر بر اساس ره‌آوردها، و آن هم ره‌آوردهای اصیل و خاص خود، که ما به تعبیر امروزی خود به آنها تولیدات مادی و معنوی نام می‌نهمیم. اگر جامعه‌ای از عهده تامین نیازهای خود بر نمی‌آید، لاجرم به جامعه دیگری که می‌توانست این نیازها را بر آورده سازد، نیازمند و سرانجام وابسته می‌شد...» (ص ۱۹۵). «هیچ تمدنی را سراغ نداریم که در عصر خود شاهکاری از مدیریت، سازماندهی و تشکیلات را عرضه نکرده باشد... هیچ تمدنی نیست که نظام ارزشهایش را خود وضع نکرده یا خود تکوین نبخشیده باشد... هیچ تمدنی در تاریخ بشر در دوره تکوین و تشکیل خود، بدون قدرتهای جاذب و افسونهای جذب، رشد و باروری نداشته است...» (ص ۱۹۶).

با وصف این و به رغم وجود فرهنگهای بسیار در دنیای امروز، «جهان اکنون صحنه نمایش یک تمدن است، تمدنی که ارزشهای خود را به ارزشهای جهانگیر تبدیل کرده است» (ص ۱۹۳). و در تاریخ، بار اول است که تنها یک تمدن میداننداری می‌کند - تمدنی که از رنسانس اروپای غربی آغاز شد، اندک اندک تمدنهای دیگر را از میدان رقابت بیرون راند، و اینک با فرا رسیدن عصر ارتباطات با سرعتی شگفت‌انگیز مردم سراسر گیتی را با زبانها و فرهنگهای گوناگونشان به جانب دنیایی بی‌مرز می‌کشاند.

با طرح این مقدمات، مؤلف معتقد است که بحث تمدنها و فرهنگها، که به ابتکار سید محمد خاتمی رئیس‌جمهوری ایران در ابعاد تازه تجدید شده و در پهنه بین‌المللی

واکنشی قابل توجه گرفته است، بیش از آن که برای تبادل نظر با فرهنگهای دیگر ضرور باشد، طرح آن برای خود ما سودمند است: «مخاطب اصلی پیام گفتگوی تمدنها، پیش از جهان ابرقدرت و همه کشورهای آزاد و تحت ستم، باید همین ملتی باشد که کسی به نمایندگی از سوی او سخن می گوید. کشوری که بخواهد یک پای گفتگوی تمدنی را تشکیل دهد، ناگزیر باید شرایط بهره مندی از تمدن را تحصیل کرده باشد. چنین شرایطی، به ویژه برای کشوری که روزگاری تمدن خود را از دست داده و قرن‌ها به افلاس و مشقت گرفتار شده، و گاه تا لبه پرتگاه ذلت و سقوط فرورفته است، چه بسا دشوارتر از شرایط کشور فاقد تاریخ و هویتی ست که تازه می خواهد با دست زدن به تلاش به حیات خود معنا ببخشد» (ص ۱۹۷). «تجربه تاریخی به ما نشان نمی دهد که قوم/های [کذا] بدون عزم، قوم کوتاه اندیش، قوم بی آرمان، قوم گرفتار شقاق و نفاق، قوم دستخوش تفرقه و اختلاف، قوم تقسیم و تفکیک شده، قوم تحقیر شده، قوم مرزبندی شده، قومی که مدبران و مدبرانش را به حاشیه رانده باشند، قومی که سرمایه هایش را چه مادی و چه معنوی به میان نیاورده باشد، و بالاخره شاید از همه مهمتر، قوم ناشاد و بی شور و بی عشق تمدن آفریده باشد» (ص ۱۹۸).

سرانجام باید از مقاله «عباس زریاب خویی» یاد کنیم که در آن سایه روشنهای چهره ای تابناک از فرهنگ ایران به دقت ترسیم شده است. شناخت ژرف مؤلف از زنده یاد زریاب حاصل آشنایی دیرین و دوره ده ساله همکاری در دانشنامه نگاری ست. خاطرات تلخ و شیرینی که از زریاب نقل شده بیانگر سرگذشت اوست که پستیها و بلندیاها داشته است. «هرگاه در حضور او نام دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات، گروه تاریخ، یا اصلاً «دانشگاه» برده می شد، احساسی در او می دوید که نمی توانست نشانه های نفرت و بیزاری را در چهره اش پنهان کند... نمی دانم چطور او را گزیده بودند و چه کسانی او را گزیده بودند که گویی زهر به روحش ریخته بود...» (ص ۱۲۸-۱۲۹). نشاط انگیزترین خاطره های زریاب، به عقیده آذرنگ، از سالهای همکاری با مؤسسه انتشارات فرانکلین و سپس دایرة المعارف فارسی به سرپرستی غلامحسین مصاحب است و نیز ایامی ست که به حمایت سید حسن تقی زاده و همکاری تنی چند از کتابشناسان و کتابداران خبره مجموعه ای بی نظیر از آثار ایران شناسی در کتابخانه مجلس سنا فراهم می آمد. مؤلف دریغ و افسوس خود را از فقدان چنین دانشمندی بی بدیل با این عبارات به پایان می برد: «چند سال دیگر باید بگذرد تا همین نظام آموزشی و پژوهشی ما، تا کتابخانه ها، انتشارات و بنیادهای علمی- فرهنگی مان زریاب دیگری به بار آورد و به ثمر

بنشانند؟ چه قدر باید پول و وقت صرف کنیم تا کسی چون او بر کرسی داوری درباره تاریخ ایران بنشیند و با شمشیری برنده به دفاع از حق تاریخ این کشور، مرز میان درست و نادرست، واقعیت و تحریف، و حکم بیطرف علمی و گرایش دار و غیر تحقیقی را با چنان تسلط و احاطه ای تعیین کند؟ چند سال طول می کشد تا عصاره فرهنگ ملتی که نسل و اقوام بیشمار در ذهنی سلیم، عقلی کامل، و در نگاه و نظری پاک گرد آید و حاصل آن در طبق اخلاص و به رایگان در خدمت همه علاقه مندان، و بی اعتنا به عقیده ها و سلیقه های شان، قرار گیرد؟ مسؤولیت خالی شدن صف این بزرگان بیهمتا با کیست؟ مدیریت علمی - فرهنگی کشور در برابر زرناب نایابی که بی جانشین از کف این ملت رفت چه پاسخ می گوید؟» (ص ۱۳۰-۱۳۱).

کرسی مطالعات ایرانی، دانشگاه دولتی ایروان

